

رودررو

گفت‌وگو با دزدی که برای فراموش کردن عشق قدیمی، روبه اعتیاد و سرقت آورد

مرد هزار کلاه

سرقت دوچرخه با کلاه‌های مختلف،

اتهامی است که متهم جوان به خاطر

آن بازداشت شده‌است. متهمی که

برای فراموش کردن عشق قدیمی به

اعتیاد رو آورد و بعد از آن هم نقشه

سرقت دوچرخه‌ها را اجرا کرد. این هفته رو در روی او نشستیم

و از شگردش برای سرقت دوچرخه گفت.

سرقت دوچرخه از خانه‌ها؟ چطور از بالای دیوار سرقت

می‌کردی؟

از دیوار خانه‌ها بالا می‌رفتم و دوچرخه سرقت می‌کردم. کار

سختی نیست. الان دوچرخه‌ها سبک شده‌اند. وزنی ندارند.

هرچه سبک‌تر، گران‌تر.

ظاهر در هر سرقت یک کلاه به سر می‌گذاشتی؟

بله. ۸۰ کلاه مختلف دارم. برای هر سرقت هم یک کلاه

استفاده می‌کردم.

کلاه‌ها را از کجا آورده بودی؟

این ماجرا هم داستان دارد. چند وقت قبل یکی از دوستانم

که قصد سرقت از خانه را داشت اما دست‌تنها بود، از من

خواست در این سرقت با او همراه شوم. با این‌که تخصص

من سرقت خانه نیست، اما در دنیای رفاقت نامردی

می‌دیدم آرش را تنها بفرستم و به خاطر همین با او همراه

شدم. وقتی وارد خانه شدیم با کم‌دی پر از کلاه روبه‌رو

شدیم. من هم که عاشق کلاه‌های مختلف هستم، با دیدن

کلاه‌ها همه آنها را داخل چمدان ریختم و ریسک‌ش را به تن

هلیانصرتی

تپش

تپش

تپش

تپش

تپش

تپش

تپش

تپش

تپش

تپش

تپش

تپش

تپش

تپش

تپش

تپش

تپش

تپش

تپش

تپش

تپش

تپش

تپش

تپش

تپش

تپش

تپش

تپش

تپش

تپش

تپش

تپش

تپش

تپش

تپش

تپش

تپش

تپش

تپش

تپش

تپش

تپش

تپش

تپش

تپش

تپش

تپش

تپش

تپش

تپش

تپش



کردن دارد. یا خمار است یا نشئه و برای تهیه مواد هم نیاز به پول دارد. دوستم که با هم از یک نفر مواد خریداری می‌کردیم پیشنهاد سرقت دوچرخه را داد. به نظر درآمد خوبی داشت و دردرسش هم کم بود. مالخر را هم دوستم معرفی کرد.

تنوهای روی گوشت برای چیست؟

من عاشق نجوم و ستاره‌شناسی هستم برای همین هم جفت گوش‌هایم را تنوی ستاره کردم. البته این را هم بگویم اولین عشقم اسمش ستاره بود، به همین دلیل هم عاشق ستاره‌ها و نجوم شدم. ماجرا دارد ستاره‌های روی گوشم.

اعتیاد داری؟

بله. ستاره که مرا رها کرد، نتوانستم با غم عشق او کنار بیایم و به همین دلیل به اعتیاد رو آوردم. دوستانم می‌گفتند مواد باعث می‌شود مشکلات را فراموش کنی، اما مشکلات چندبرابر شد.

راز یک عکس



- دیروز گوشی دست سیما بود و عکسی که فرستادی رو دیده.

+خب چی شد؟

-هیچی پدرم در اومد تا راضیش کنم. اشتباهی فرستادی.

+الهی بمیرم. دیشب چی کشیدی. ببخش عزیزم. حالا که به خیر گذشت، ولی حواستو جمع کن. بهتره بری یک خط و گوشی دیگه بخری. فقطم وقتی مغازه‌ای با هم ارتباط داشته باشیم. من زنم و زنا رو خوب درک می‌کنم. می‌دونم سیما شاید الان آروم شده، اما ول کن این ماجرا نیست.

شهره مثل همیشه آبی روی آتش خشم و دلشوره رضا شد و با حرف‌هایش او را آرام کرد. رضا بعد از قطع کردن تلفن به زیرزمین رفت و این بار پرانرژی به کارش ادامه داد. غروب هم به مغازه موبایل فروشی سرکوبه رفت و یک گوشی و خط جدید خرید و سریع با شهره تماس گرفت و شماره جدیدش را به او داد.

ادامه دارد

حتی برای دوستش هم نمی‌فرسته.

+می‌خوای فردا خودت بهش زنگ بزنی و ببین چرا برای من عکس رو فرستاده. اصلاً گوشیم از فردا تا هروقتی خواستی دستت باشه

برو ببین من خیانت کردم یا نه. این رفتارت آزار دهنده است.

سیما این رفتار رضا را که دید، کمی دلش آرام گرفت. مقابل یک بستنی فروشی رفتند و بستنی خوردند و به خانه بازگشتند. رضا صبح فردا وقتی به مغازه رسید، سریع شماره شهره را گرفت، اما او جواب نمی‌داد. دلشوره‌ای به جانش افتاده بود. دست و دلش به کار نمی‌رفت. سه تا سفارش کیک تولد داشت. به زیرزمین رفت

و سعی کرد با کار ذهنش را مشغول کند. حوالی ظهر با شنیدن صدای زنگ موبایل از زیرزمین بیرون آمد. شهره بود.

-سلام، معلومه از صبح تا حالا کجایی؟

شهره که از این برخورد شوکه شده بود، پرسید خواب بودم. مگه چی شده؟

در قسمت اول خواندید که رضا گوشی

تلفن همراهش را در خانه جا گذاشت و

وقتی نامزدش سیما قصد داشت آن را

خاموش کند، ناگهان عکس زنی روی

صفحه نقش بست. سیما تا شب منتظر

ماند تا رضا به خانه برگردد و واکنش او را به این عکس ببیند. رضا با

دیدن عکس رنگش پرید و سریع به دستشویی رفت تا عکس را

پاک کند و حالا ادامه داستان...

سیما بعد از شام از رضا خواست کمی پیاده‌روی کنند. رضا که

می‌دانست پشت این پیشنهاد چه دلیلی وجود دارد، سعی

کرد طفره رود، اما اصرارهای سیما سرانجام او را تسلیم کرد.

رضا ساکت و منتظر سیما بود تا سر صحبت را باز کند. دل تو

دلش نبود. حس می‌کرد قلبش تصمیم گرفته آن‌قدر محکم به

سینه‌اش ضربه بزند تا خسته از حرکت بایستد. بالاخره سیما

سکوتش را شکست. تو به من خیانت کردی؟

رضا که برای پاسخ به این پرسش خودش را آماده کرده بود، سریع

جواب داد: چه خیانتی؟ از چی حرف می‌زنی؟ به سرت زده؟ چرا باید

عزیزم به تو خیانت کنم؟

-راستش رضا امروز وقتی اومدم گوشی رو خاموش کنم، عکس

زنی روی صفحه گوشی نقش بست. بعد هم پیامی اومد. از صبح

دارم دیوونه میشم و هزار تا فکر و خیال توی ذهنم اومد....

رضا نگذاشت حرف‌های سیما تمام شود و وسط حرفش پرید

و گفت: عکس و پیام رو دیدم. خودم هم شوکه شدم. فکر کنم

اشتباه فرستاده بوده.

-می‌شناسیش؟

+زیاد نه. یکی از مشتری‌های مغازه است. یک بار به مغازه اومد و

سفارش کیک تولد داد. بعد هم شمارمو گرفت و عکس بچشو

برام فرستاد تا روی کیک بذارم.

-چرا باید اون عکس رو برای تو بفرسته؟ عکس بدون لباس رو

محمدغمخوار

تپش

تپش

تپش

تپش

تپش

تپش

تپش

تپش

تپش

تپش

تپش

تپش

تپش

تپش

تپش

تپش

تپش

تپش

تپش

تپش

تپش

تپش

تپش

تپش

تپش

تپش

تپش

تپش

تپش

تپش

تپش

تپش

داستان جنایی

قسمت دوم